قبض و بسط شعر حافظ

محمد فرهمند

«سخن را معشوقه و معنی را معشوق بنامید،مریدان حافظ میهمانان بزم زناشویی این دو می‏باشند».1

از دیرباز سخن گفتن درباره‏ی شعر و شخصیت بزرگان مشکل و سخت بوده است،مخصوصا سخن گفتن و قلم زدن در مورد شخصیتی‏ چون حافظ و شعر او.

شاید در مورد کم‏تر شاعری به اندازه‏ی حافظ و شعر او سخن گفته‏ شده و بسیار حرف‏های گفته و ناگفته به جای گذاشته‏اند؛گروهی چه‏ بسا راه افراط را پیش گرفته و شعر و سخن او را از لحاظ توده‏ی معنایی‏ و اندیشه‏ی عرفانی در جایگاهی قرار داده‏اند که به آن جنبه‏ی کاملا آسمانی و علوی بخشیده و فاقد هرگونه جنبه‏ی زمینی و دست‏یافتنی‏ دانسته و هیچ جای پایی زمینی برای شعر او قایل نشده و بر این باورند که با این تلقی از شعر حافظ و اندیشه‏ی او،خدمت بزرگی به این‏ شخصیت و شعر او کرده‏اند.

نباید این نکته را از نظر دور داشت که جنبه‏های متعالی و آسمانی‏ شعر حافظ،هم‏چون هاله‏یی‏ست که اجازه‏ی خودنمایی جنبه‏های‏ زمینی شعر او را-که به نظر می‏رسد اگر از آن جنبه‏ی روحانی و ملکوتی شعر او بیش‏تر نباشد،کم‏تر نیست-به کسی نداده و در به‏ روی انسان‏های پای در زمین نمی‏گشایند و این امر سبب شده است‏ که عده‏یی به نفی جنبه‏های دیگر شعر حافظ بپردازند.

به نظر می‏رسد که اندیشه‏ورانی که با کمک اندیشه،به پرده‏داری‏ شعر حافظ از این نوع پرداخته و غیرت این را دارند که مفهوم شعر حافظ،نباید و نشاید از آن مرحله‏ی کمال شعری و تقدس معنایی به‏ پی ماچان ذلت معنایی بیفتد،در عین خدمت به ادبیات عرفانی از لحاظ فربه کردن و تعالی و کمال آن،ای کاش این فرصت را به شعر او می‏دادند که خود بدون پرده‏دار و حجاب با مخاطبان و توده‏های‏ مختلف مردم با سطوح فکری متفاوت ارتباط برقرار نماید،همان‏گونه‏ که چندین قرن است که این ارتباط محفوظ و شعر او در خلوت و جلوت‏ آرام‏کننده‏ی دل‏های رمیده و انیس و مونس آدمی بوده و دیوان او در کنار کتاب آسمانی صفابخش منازل بوده است.

لیکن پرده‏دارانی که خود را مکلف به پرده‏داری از شعر و اندیشه‏ی‏ حافظ می‏دانند،غیرتشان اجازه‏ی حضور غیر را به حریم حرم شعر او نمی‏دهد:

چو پرده‏دار به شمشیر می‏زند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

در این مقال و مجال سعی بر این داریم که این نکته را باز و بازگو نماییم که شخصیت حافظ را در هاله‏یی از تقدس کشیدن و وی را دست‏نایافتنی نمودن و تصویر کردن،نه تنها حسنی برای او نیست، بلکه حذف کردن شعر او از صحنه‏های مختلف اجتماعی،سیاسی و فرهنگی و...می‏باشد؛حال آن‏که یکی از نمودها و جلوه‏های پررنگ‏ شعر حافظ،توجه به مسایل اجتماعی و سیاسی‏ست که خود این نوع‏ نگاه،در مطالعه‏ی سیر تاریخ طنز در ایران شایان توجه است.

شاید در نظر بزرگانی که سالیان سال با بیان و بنان عمر گران‏مایه‏ی خود را در خدمت به حافظ و شعر او صرف کرده‏اند و درصدد اثبات جنبه‏های آسمانی و علوی شعر حافظ هستند، سخن گفتن از وجه‏های دیگر شعر حافظ سخنی نامیمون و نابخردانه‏ باشد،ولی به ناچار باید پذیرفت که شعر حافظ دارای رنگ‏های مختلف‏ می‏باشد که یکی از رنگ‏های رنگین و پرجلوه‏ی آن،رنگ‏ عرفانی‏ست؛نه تنها رنگ آن.

«باید یادآور شد که حافظ اعتقاد مسلّمی به مبانی یا بهتر بگویم، به جزییات عرفان نداشته است و عرفان،جز در کلیات جهان‏بینی او، هیچ نقشی ندارد.او به عرفان به عنوان یک«مجموعه‏ی فرهنگی» می‏نگرد،هم‏چون نگرشی که نسبت به شطرنج دارد.مجموعه‏ی‏ بسیار کوچک شطرنج،در عالم خودش،ابزاری‏ست برای بیان هنری‏ او،و مجموعه‏ی بسیار متنوع و پهناور و عظیم عرفان نیز،وسیله‏ی‏ دیگری‏ست برای این بیان هنری.این آگاهی او از شطرنج است که‏ میدان خلاقیت او می‏شود و این اطلاع او از میدان‏های اندیشه و حالات و مقامات عرفانی‏ست که مایه‏ی گسترش خلاقیت شعری وی‏ می‏شود و این سخن،به هیچ روی،به معنای آن نیست که ما معتقد شویم،وی شطرنج‏باز قهاری بوده یا عارف به معنی دقیق کلمه. مجموعه یعنی ست Set عرفان،برای او ا بزار است،هم‏چنان‏که‏ مجموعه‏ی شطرنج،هم‏چنان‏که مجموعه‏ی اساطیر و هم‏چنان‏که‏ مجموعه‏ی موسیقی و دیگر مجموعه‏های موجود در کل یک فرهنگ، برای نمونه،در این بیت،مجموعه‏ی اساطیر:

ما قصه‏ی«سکندر»و«دارا»نخوانده‏ایم‏ از ما به جز حکایت«مهر»و«وفا»مپرس

و در این بیت،مجموعه‏ی موسیقی:

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت‏ و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد

و در این بیت:مجموعه‏ی عرفان:

بی‏خود از شعشعه‏ی پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند

همگی ابزارند و نه هدف.هدف،چیزی جز خلاقیت هنری‏ نیست،و هدف خلاقیت هنری نیز چیزی نیست جز ساختن آینه برای‏ روان انسان در طول تاریخ؛زلال‏ترین آینه‏یی که هرکس تصویر خویش را در آن تماشا کند».2

«واقعیت این است که بسیاری از شارحان عرفانی اندیشه‏ی حافظ، ناچار از آن‏اند که بخش عمده‏یی از شعر،اندیشه و شیوه‏ی سلوک او را قیچی کنند و زندگی و معاشرت روزانه‏ی او را نادیده بگیرند؛وگرنه، نتیجه‏ی تفسیر،آن‏گونه که مطلوب آن‏هاست،در نخواهد آمد!»3

تفسیرها و قرائت‏های مختلف و متفاوت از شعر حافظ صورت‏ گرفته است.تاب آوردن شعر حافظ در برابر تفسیرهای ناهمگون، گواهی صادق در رد مدعای کسانی‏ست که داعیه‏ی تقدس معنایی‏ شعر او را دارند.

حافظ،حافظه‏ی قوم ایرانی‏ست.شعر او هم‏چون نمایشگاهی‏ست‏ با تنوع تصاویر،اشکال و رنگ‏ها که این‏جاذبه را داراست که با سطوح‏ مختلف ذهنیات جامعه ارتباط برقرار نماید،هنر حافظ در این نکته‏ نهفته است که برای سطوح ذهنی مختلف،سطوح معنایی مختلف و نیز خوراکی فراخور آن،مهیا و آماده می‏کند.

ناز و رازناک بودن غزل حافظ،شعر و شخصیت وی را در پرده‏یی از ابهام فرو می‏برد.حافظ با روانشناسی و جامعه‏شناسی دقیق‏ خود عالما و عامدا زبان و بیانی رازآلود اختیار کرده و غیرمستقیم، دردهای موجود در جامعه را بازگو کرده است.

«همه‏ی ما در تحول ذوقی و تکامل روحی خود،متوجه شده‏ایم‏ که استنباط ما از فهم شعر حافظ با گذشت زمان،دگرگون شده است. از فلان بیت او در گذشته چیزی می‏فهمیده‏ایم و امروز چیزی دیگر. یا حتا در مواردی یک بیت،در شرایط زمانی متفاوت،چندین«معنی» را در ذهن ما ایجاد کرده است که همه‏ی آن«معانی»در ازمنه‏ی‏ مختلف،به جای خود،قابل قبول و توجیه‏پذیر بوده‏اند؛پس دیوان‏ حافظ،به عنوان یک«واحد هنری»چیزی‏ست«چند معنایی»و قابل‏ انعطاف در برابر فعالیت‏های ذهن ما.

این چند معنایی بودن هنر حافظ،به ما می‏آموزد که در هنر«رمز»هایی‏ وجود دارد و هر هنرمندی به ناگزیرمجموعه‏یی«رمز»را در کار خود نهفته‏ دارد و بر روی هم هنری که فاقد رمز باشد،نمی‏توان یافت».4

شاید کم‏تر بیتی را در دیوان حافظ توان یافت که نتواند و نخواهد خود را با ذهنیات و هنجارهای حاکم بر جامعه منطبق کند.شعر او برخلاف شعر شعرای دیگر در عصر و زمان حیات شاعر ایستا و منجمد نمانده،بلکه این پویایی و قبض و بسط را پیدا کرده است که در هر عصری، مخاطبانی را با افکار و ذهنیات و منویات مختلف و متفاوت برای خود فراهم نماید.شعر وی در برابر فعالیت ذهن آدمی قبض و بسط پیدا می‏کند و این انقباض و انبساط،ارتباط مستقیم با نوع نگاه آدمی،درجات‏ غم و شادی،حالات روحی و عاطفی آدمی و آموزه‏های ذهنی او دارد.

شعر او هم‏چون منشوری می‏باشد که از هر منظر و چشم‏اندازی‏ به او نگریسته شود،با توجه به زاویه‏ی دید آدمی معنا و مفهوم پیدا می‏کند.به عبارت دیگر متن شعر از یک‏سوی و ذهن مخاطب و خواننده‏ی شعر،از سویی دیگر بر هم تاثیر می‏گذارند و بر روند فهم‏ شعر اثر می‏گذارند.حال آن‏که هر قدر چالاکی و چابکی ذهن مخاطب‏ و خواننده بیش‏تر و آموزه‏های ذهنی،تجربیات معنوی و احساسی او غنی‏تر باشد،انطباق‏پذیری ذهن و متن شعر سریع‏تر و تاثیر آن بیش‏تر و لذت از آن افزون‏تر خواهد بود و برعکس.

از علل عمده‏ی مقبولیت شعر حافظ در بین اقشار مختلف مردم، تلرانس Tolerance معنایی شعر اوست که دارای این قابلیت می‏باشد که با افراد گوناگون در سطوح مختلف با ذهنیات گونه‏گون ارتباط برقرار نماید.

اگر دیوان حافظ در تمامی خانه‏ها به عنوان دست‏آویزی در ساعات‏ وحشت و غربت و لحظات اوج درد،غصه و شادی در معرض تفأل‏ انسان‏هایی با ذهنیات و روحیات متفاوت از هم،قرار می‏گیرد و آرام‏بخش و تسکین‏دهنده‏ی لحظات آن‏هاست،به دلیل همین انبساط معنایی آن است که ویژگی منحصر به فرد شعر حافظ می‏باشد.

برخلاف مولوی که در آسمان‏ها و ملکوت اعلی سیر می‏کند، حافظ شاعری‏ست زمینی که توجه به جنبه‏های روحانی وجود آدمی به‏ شعر او چاشنی معنوی و معنایی قوی بخشیده و در حافظه‏ی نسل‏ها در اعصار مختلف جای خود را حفظ کرده است.

این بدان معنا نیست که توجه به جنبه‏های زمینی،او را از جنبه‏های ملکوتی و روحانی وجود آدمی باز دارد.اگر حافظ،حافظه‏ی‏ ملت ایران به شمار می‏رود و در حافظه‏ی این بوم و قوم جای خود را حفظ کرده است،همین زمینی و آسمانی بودن شعر اوست.

شعر حافظ پایگاه و جایگاهی‏ست برای شناخت طبقات مختلف‏ جامعه،که تنها متعلق به شیراز و شیرازه‏ی قرن هشتم نبوده،بلکه این‏ پویایی را دارد که در زمان‏ها و مکان‏های مختلف،زمینه و شرایط و بستری برای انطباق‏پذیری پیدا کند.پس بدین جهت علاوه بر این که‏ از لحاظ شناخت جامعه‏ی عصر حافظ معتبر بوده،بلکه حافظ به بیان‏ و زبانی منبسط دست یافته که می‏تواند ملاک و معیاری برای شناخت‏ جامعه در اعصار مختلف باشد.

دیوان حافظ به عنوان یک واحد هنری،نمایشگاهی‏ست در برگیرنده‏ی مجموعه‏ی کمالات روحی،احساسی و عاطفی و درواقع‏ حافظ تجربه‏ی شاعران قبل از خود را در وجود خود جمع کرده و با زبان‏ و بیانی تراش خورده و صیقلی،این تجریات معنوی را به تصویر کشیده‏ است و گوی کمال شعری را از لحاظ صورت و معنی از میدان به نام‏ خود بیرون برده و ثبت و ضبط کرده است.

در شعر حافظ می‏توانیم ردپایی از شعر شاعران قبل از خود، هم‏چون سنایی،عطار،عراقی،مولوی،سعدی و...را بیابیم.به عبارت‏ دیگر شعر حافظ هم‏چون تابلوی مینیاتوری‏ست که جامع تمامی‏ زیبایی‏هایی‏ست که امثال مولوی،سعدی و...به آن‏ها دست یافته‏ بودند.

هنر حافظ در این است که یک تنه همه‏ی تجربیات روحی و معنوی تمامی شاعران قبل از خود را در خود جمع و هضم کرده و به‏ کمک زبان و بیان شیوای خود،این تجربیات روحی،احساسی و عاطفی را جامه‏یی فراخور آن دوخته است.

تجربه‏ی شعری حافظ،تجربه‏ی تمامی شاعران قبل از خود و چه‏ بسا بعد از خود می‏باشد که تجلی همه‏ی این تجربیات،زبان و بیانی‏ برای جلوه می‏طلبید که قالب زبان حافظ را به عنوان بهترین محمل‏ جهت تجلی و بازگو نمودن تمامی این روحیات پیدا کرده است.

پی‏نوشت‏ها

(1)-ولفانگ گوته دیوان شرقی،ترجمه‏ی شجاع الدین شفاء ص 1.

(2)-دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی،موسیقی شعر،ص 436

(3)-دکتر محمود درگاهی،«سکولاریسم در شعر حافظ»،ماهنامه‏ی حافظ،شماره‏ی‏ 15،ص 44.

(4)-دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی،«از عرفان بایزید تا فرمالیسم روسی»،مجله‏ی‏ هستی،پاییز 80،ص 14.